

# تجدد ستیزی جلال آل احمد از منظر "غرب زدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران - 2"

«اصحاب ایدئولوژی و تابعین آن‌ها جز در خلا تاریخ نویسی جدید نمی‌توانستند به متفکران قوم تبدیل شوند، اما شگفت این که بسیاری از آنان، که درزی تاریخ نویسان بودند، به نام تاریخ، خیال اندیشی‌های اصحاب ایدئولوژی را تکراری کردند.»

جلال آل احمد که در کتاب «غرب زدگی»، «مشروطه» را هم چون «غرب زدگی» و «وبا زدگی» «استنباط» کرد، قادر نبود نمی‌توانست بر اساس «نظریه»‌های ایدئولوژیک خود معنا و ماهیت تجدد خواهانه جنبش مشروطه خواهی را دریابد. کوشش برای تاسیس «نخستین حکومت قانون در ایران» از مجرای مشروط و محدود کردن قدرت خود کامه، از دیدگاه ایدئولوژیک آل احمد چیزی نبود جز «جنجال مشروطیت»، همچنین «نخستین قانون اساسی» ایران در چشم آل احمد چیزی نبود جز سندی «کهنه» و «ترجمه» شده که حاصل کار روشنفکر صدر مشروطه بود و ویژگی این روشنفکران در دسته بندی آل احمد آن بود که آنان نتوانستند در جهت «خاصی» گام بردارند

آل احمد در تعریف و تقسیم بندی من درآوردی و بی اساس خود از «روشنفکر» و «روشنفکران» در نوشته بعدی خود با تمام توان «ایدئولوژیک» کوشید هرگونه تلاش در راه نا هموار و دشوار برقراری «حکومت قانون» در ایران را به بهانه «بیراهه تجدد» و خیانت‌های رنگا رنگ «روشنفکران» که به گفته او در سطح و مرتبه «پیشوا و پیشاهنگ و هدایت خاصی» قرار نگرفته بودند، تخطئه و به بن بست کشاند. اگرچه او بازی با کلمه روشنفکر را به گفته خودش «چون «روشنفکر» تعبیری است که نه زشتی خاصی دارد و نه گوش را می‌خراشد و نه چشم را، و ناچار در زبان جا گرفته» مورد بهره برداری قرار می‌دهد، و از آن، هم چون شمشیری دودم برای اهداف ایدئولوژیک خود و بویژه به قصد جنجال برای پوشاندن واقعیت‌ها و بسیج و به میدان آوردن «روشنفکران» اصل از جمله «روشنفکری روحانیت»، در معادلات قدرت سود می‌جوید. او بدون توجه به عامل «زمان» که از مشخصه‌های مهم «ایدئولوژی» هاست، در توضیح و تفسیر «واقعیت»‌ها نهایت «استنباط»‌های خیال پردازانه از سده‌های طولانی از تاریخ ایران را در نهایت سستی و پراکندگی و عدم انسجام عرضه می‌کند. مطابق میل و اهداف از پیش تعیین شده، محتوای اصلی و مشترک عمل و نظر «روشنفکری ایران» به زعم آل احمد، یعنی از «روشنفکری قرن هفتم هجری»! تا روشنفکران دوره مشروطه و دهه بیست و سی آن هیچگاه نتوانستند به مرتبه «پیشوا و پیشاهنگ و هدایت خاص» ارتقا یابند. (فصل «روشنفکر» چیست؟ کیست؟ از کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران)

آل احمد در فصل زادگاه‌های روشنفکری می‌نویسد: «از آنچه در دوره صفوی گذشته چیزی بسرعت در «غرب زدگی» آورده ام. می‌ماند دوره قاجار به بعد و قائم مقام در این دوره شخصیت بارز روشنفکری است. این آخرین نمونه میرزا بنویس درباری. و گرچه پس از او تا قوام السلطنه هنوز نمونه‌هایی از این فرقه داریم (لا بد منظور اهل نظری هم چون محمد علی فروغی است) اما هیچیک از میرزا بنویس‌های درباری پس از او صاحب مکتبی - دست کم در نظر - نبوده‌اند. و جالب اینکه حتی قوام السلطنه مقلد قائم مقام بود در تحریر بیانیه‌ها و لایحه‌هایی که می‌نوشت... قائم مقام نمودار (روشنفکر) دوره ماقبل مشروطه است؛ یعنی روشنفکر دوره شکست ترکمنچای». او در صفحه بعد این چنین ادامه می‌دهد: «قائم مقام چون کشته شد حرمت شهادت را یافت». جواد طباطبایی در کتاب «مکتب تبریز» به تفصیل درباره میرزا عیسی و پسرش میرزا ابوالقاسم فراهانی سخن گفته است. طباطبایی درباره میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که به تعبیر آل احمد «آخرین نمونه میرزا بنویس درباری» بود می‌نویسد: «آن میرزا ابوالقاسم، نخست، درزی عالمان دین بود و با خلع کسوت دیانت در خلعت سیاست درآمد، یعنی به گفته قائم مقام، آخرت را با دنیا سودا کرده بود آشنایی ژرفی با طبیعت «عمل دیوان» و سرشت قدرت به هم رسانده بود، می‌دانست که ورود در عمل دیوان امری ممکن و خروج از آن ممتنع است؛ آن «بی راه گریز» را پایانی نیست، پس، باید مردانه در آن گام نهاد... در بینش سیاسی قائم مقام، قلمرو قدرت سیاسی، حوزه مصالح عمومی است و او این ضابطه اساسی را به هرمناسبتی وارد می‌کند و آن را راهنمای عمل دیوان می‌داند، اما این حوزه مصالح عمومی، با مختصاتی که در دوران جدید پیدا کرده است، قلمرو اخلاق خصوصی نیست. قائم مقام، چنان که از منشاء او برمی‌آید، در دیانت خود بسیار استوار بود، اما او دیانت و بیشتر از آن اخلاق خصوصی خود را به هرمناسبتی وارد نمی‌کند». قائم مقام در یکی از نامه‌های خود خطاب به نماینده دولت ایران که باید طرف مذاکره با دولت عثمانی باشد نکاتی را مطرح کرده است که طباطبایی در ادامه مورد توجه قرار داده و می‌گوید قائم مقام که می‌دانست «سیاست خارجی ناظر بر دوقلمرو تامين صلاح دولت و تحلیل رابطه نیروهاست» او را نخستین رجل سیاسی دوران جدید ایران «به شمار می‌آورد و می‌نویسد: «قائم مقام در پایان همان نامه، بار دیگر به تصریح و تاکید، خطاب به میرزای آشتیانی می‌نویسد که «بر آن عالیجاه معلوم باشد که ما، همیشه، همه جا، صلاح کل را منظور می‌کنیم نه صلاح خود را». پس در «نگ و نام» نیز جزاین اصل نیست». ضابطه تمیز ننگ و نام، در قلمرو سیاست، نه اخلاق خصوصی، که تامين صلاح دولت است. ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های قلمرو قدرت سیاسی نسبتی با سطح نازل شناخت و دریافت‌های خام عوام، که به دانش... مناسبات جاهل است و ضابطه ننگ و نام را اخلاق خصوصی می‌داند، ندارد».

آل احمد که به دانش مناسبات قدرت و تحولات جامعه در مسیر برقراری حکومت قانون جاهل بود و بیش از هر عرصه در آن گام نهاد در عوض با یافته‌های ایدئولوژیک خود پرده حجابی هم برواقیت‌ها کشید و هم بر جهالت خود.

جلال آل احمد در «درآمد» کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» می‌نویسد: «طرح اولیه این دفتر دردی ماه 1342 ریخته شد. به انگیزه... 15 خرداد 1342... و روشنفکران در مقابلش دست‌های خود را به بی‌اعتنایی شستند. (دوبارنقطه چین از آن آل احمد است). در اواخر 1343 دست نویس اول آن آماده شد که ده پانزده نسخه عکسی آن به دست دوستان و آشنایان رسید. در 1345 دوفصل آن در مجله «جهان نو» که دوست دیگرم رضا پراهنی می‌گرداند درآمد».

. آقایان فریدون آدمیت - غلامرضا امامی - ناصر پاکدامن - حسین ملک - خلیل ملکی - منوچهر هزارخانی هر یک در تهیه متن‌هایی که در این دفتر به آنها مراجعه شده است راهنما می‌ها کرده‌اند». (ص 16)

فریدون آدمیت درباره آل احمد در «آشفتنی در فکرتاریخی» می‌نویسد: «او نویسنده اجتماعی در رتبه متوسط بود، برخی نوشته‌هایش، چه در موضوع، چه در سبک، بازاری است. اعتبار او به عنوان نویسنده معترض و عصیانگر، بیشتر در نفس اعتراض است و خیلی کمتر در ماهیت اعتراض. آدمیت می‌نویسد: «غرب زدگی» نوشته پریشان و سست مایه‌ای است. آن کتاب روشنفکران نیز جنگی را می‌ماند که هرچه نویسنده در عمرش خوانده به درون آن فرو ریخته... همه مطالب به هم وصله پینه شده، اما وصله پینه‌ای ناجور و گاه مضحک. «زنبیل» حاج میرزا فرهاد معتمد الدوله، یک دست ترو مربوط تراست تا آن دفتر خیانت روشنفکران روسپاه ما». آدمیت در پاسخ به نظرات مشروطه ستیز آل احمد می‌نویسد: «هیچ رابطه منطقی و تاریخی میان تاسیس

آن شرکت (نفت) و حرکت مشروطه خواهی وجود ندارد... متن قانون اساسی ترجمه نبود، بلکه مجلس هیاتی را برای طرح قانون اساسی گماشت... قانون اساسی ما به زمان خود «کهنه» نبود و کهنگی هر سند سیاسی، امری نسبی و اعتباری است که اعتبارش را تنها در ربط واقعات اجتماعی و اوضاع تاریخی زمانه می توان سنجید». (ص 2 - 3 - 5 - 8)

جواد طباطبایی نیز در کتاب «نظریه حکومت قانون در ایران» درباره مشروطه ستیزی آل احمد می نویسد: «حاصل سخن آل احمد در «غرب زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران»، جزاین نیست که مشروطیت، عین غرب زدگی بود و تنها کسی که به وجه فساد آن التفات پیدا کرد، شیخ فضل الله بود و از این حیث «سردار از او بلند شد که اسرار هویدا می کرد!» بدیهی است که این سخن، مانند ادعای جامعه شناس زمان (احسان نراقی) که «فاجعه مشروطیت» را تدوین قانون های جدید می دانست، وجهی دارد، نراقی در گفتگو با اسماعیل خوبی می گوید که ملت می بایست به جای انتخابات به چیزی از سنخ «اجماع امت» (کذا فی الاصل) روی می آورد.

اما جلال آل احمد نویسنده «غرب زدگی»، در جای دیگری، به نخستین سند حکومت قانون در ایران ایراد می گیرد که دست روشنفکران بسته بود. آل احمد در کوشش «در خدمت و خیانت روشنفکران» رطب و یابس را در کنار هم آورده و نتایج محیرالعقولی گرفته است. آل احمد «در خدمت و خیانت روشنفکران»، می نویسد: «پنج سال است که روشنفکر مملکت برای اقدام سیاسی و اجتماعی دست و بالش در «کادر قانون اساسی» بسته مانده است این متنی که «حکومت» هر چهار صباح یک بار به نفع خود تفسیر و توجیه و تعویضش می کند. این متنی که وقتی هم ترجمه می شد، کهنه بود.» ما نمی دانیم که آل احمد درباره این قانون اساسی «کهنه»، که شیخ فضل الله به چیزی جز «افنا» آن خرسند نمی شد، در صورتی که کمتر کهنه بود، چه می توانست بگوید! اگر آن قانون اساسی کهنه نشانه استیلای غرب زدگی بود، قانون اساسی جدید تر، به طریق اولی، می بایست نشانه دردی مزمن و مهلک باشد. آنچه در «پنج سال» گذشته «دست و بال روشنفکر مملکت را برای اقدام سیاسی و اجتماعی» بست، «کادر قانون اساسی کهنه» نبود، ایدئولوژی های از سنخ «اجماع امت» و «غرب زدگی» نراقی ها و آل احمد ها بود که... چیزی درباره قانون، حقوق، حکومت قانون، قانون اساسی و... نمی دانست، اما از فضیلت خاموشی عاری بود.

در آن پنج دهه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، این فعالین سیاسی، که مانند نراقی ها، آل احمد ها و شریعتی ها درزی جامعه شناسان، نویسندگان مصلح و اسلام شناسان درآمد بودند، هدفی جز جان نشین کردن اندیشه حکومت قانون و دفاع از نهادهای جدیدی که مشروطیت ایجاد کرده بود، با ایدئولوژی و خیال اندیشی های ناشی از آن دنبال نکردند. آن ایدئولوژی ها پرده پنداری برواقعیت وضعی بود که با پیروزی جنبش مشروطه خواهی در ایران برقرار شده بود. بدیهی است که اصحاب ایدئولوژی و تابعین آن ها جز در خلا تاریخ نویسی جدید نمی توانستند به متفکران قوم تبدیل شوند، اما شگفت این که بسیاری از آنان، که درزی تاریخ نویسان بودند، به نام تاریخ، خیال اندیشی های اصحاب ایدئولوژی را تکرار می کردند.

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2017/03/2017-03-04\_a.mp3]